

جامعه‌شناسی معرفت فارابی

حمید پارسانیا*

روح‌الله رضوانی**

چکیده

همواره یکی از دغدغه‌های اندیشمندان علوم انسانی، مباحث معرفت‌شناسی بوده است؛ هر چند درباره مبانی و رویکرد آن اختلاف دارند. پس از رنسانس، در غرب دو دیدگاه اقتصاد سرمایه‌داری و جامعه‌نگری روی مباحث معرفت‌شناسی تأثیر گذاشت. اما معرفت‌شناسی براساس مبانی اسلامی و از دیدگاه متفکران مسلمان، مبدأ هستی‌شناسانه و وجودشناسانه دارد. اندیشمندان مسلمان، به‌ویژه فارابی، با توجه به جامعیت‌نگری که درباره معرفت‌شناسی دارند، خاستگاه معرفت را سرچشمه گرفته شده از امور و متأثر از عوامل گوناگونی می‌دانند؛ از این رو، نقش عقل و عوامل غیبی در معرفت‌شناسی فارابی، جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. معرفت‌شناسی فارابی براساس اصل وجودشناسانه است و از ابزار حس شهودی، عقل و وحی بهره می‌برد. اهمیت منابع معرفت‌شناسی فارابی در برجستگی نقش عقل، جهان غیب و اجتماع در آن است. عوامل تأثیرگذار بر معرفت از دیدگاه فارابی، دربرگیرنده عالم غیب، نوع غایت‌نگری، علل اجتماعی، فرهنگی، تعلیم و تربیت، پایگاه اقتصادی، فضای سیاسی-اجتماعی، صفات نفسانی، جهان‌بینی، کنش‌های میان فردی و اراده افراد است.

واژه‌های کلیدی: هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، عقل، جامعیت‌نگری.

* عضو هیئت علمی دانشگاه تهران.

** دانش‌آموخته جامعه‌المصطفی‌العالمیه، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

۱. هستی‌شناسی معرفت

قدیمی‌ترین تحقیقات درباره معرفت در حوزه مطالعات فلسفی است که به دنبال پاسخ به پرسش‌های فلسفی درباره معرفت است. مطالعات فلسفی معرفت، به مباحث هستی‌شناسی و وجودی (انتولوژیک) معرفت می‌پردازد؛ مانند اینکه آیا علم وجود دارد یا نه؟ آیا وجود علم، مادی و محسوس است یا مجرد و غیر مادی؟ آیا بین وجود عالم، علم و معلوم، تقابل و کثرت است یا اتحاد و وحدت؟ آیا وجود علم، عالم و معلوم، جزئی است یا کلی؟

گفتگوهای سقراط با سوفسطائیان، بیشتر به اصل وجود علم باز می‌گشت. افلاطون در بحث از عالم مُثُل، تجرد، ثبات و کلیت حقایق علمی را نیز اثبات کرد. ارسطو در عالم عقول و عقل فعال، به جستجوی معرفت می‌پرداخت. حکمای مشاء نیز که متأثر از ارسطو بودند، بر تجرد، ثبات، کلیت، ضرورت و دوام وجود و هستی علوم عقلی و برهانی تصریح و تأکید می‌کردند. آنها دانش‌های حسی و خیالی را دارای وجود مادی، جزئی، متغیر و متحول می‌دانستند (خامنه‌ای، ۱۳۸۰، ص ۱۲۳).

بوعلی سینا در برخی از براهین تجرد و ثبات، علم عقلی را حد وسطی برای اثبات تجرد نفس انسانی و بخش مجرد و غیر مادی عالم قرار داد. عرفای اسلامی نیز بر تجرد و غیر مادی بودن دانش‌ها و علوم خیالی انسانی تأکید کرده‌اند. همچنین شیخ اشراق بر تجرد صور خیالی، برهان اقامه کرد و صدرالمتألهین در حکمت متعالیه، علاوه بر تثبیت و تحکیم براهین، تجرد علوم حسی را نیز اثبات کرد.

۲. تاریخچه معرفت‌شناسی

مباحث معرفت‌شناسی، به پرسش از نسبت معرفت، علم با معروف و معلوم و چگونگی بیانگری علم از عالم خارج و نیز به گستره، میزان و توان دانش بشری و مسائلی مانند این می‌پردازد. این سلسله مباحث، از دیرباز در متن یا حاشیه مباحث فلسفی مطرح می‌شده است. نزاع سقراط با سوفسطائیان، همان‌گونه که یک نزاع فلسفی درباره اصل وجود علم بوده است، نزاع حکایت و هدایت علم نیز به شمار می‌رود. با غیبت مباحث متافیزیکی و وجودشناختی، که با انکار واقعیت و هستی اشیاء یا تصریح بر ناشناختنی بودن و مجهول بودن واقعیت اشیاء همراه بود، مباحث معرفت‌شناسی را که در گستره ظهور ظلی پدیده‌ها متمرکز می‌شد، از مباحث وجودشناختی علم جدا کرد و از آن پس، اپیستمولوژی و معرفت‌شناسی را جایگزین مباحث وجودی معرفت، بلکه جایگزین فلسفه و وجودشناسی کرد. کانت فیلسوفی است که با انکار صریح مباحث وجودشناختی فلسفه، معرفت‌شناسی را در متن فلسفه قرار داد و فلسفه را به آن محدود کرد. در فلسفه اسلامی، با گذشت زمان و به تدریج، مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، در فصل‌هایی

جدا از یکدیگر متمرکز می‌شود. مباحث معرفت‌شناسی، بیشتر با عنوان مباحث وجود ذهنی قرار می‌گیرد و مباحث وجودشناسی در فصل‌هایی، مانند فصل مربوط به اتحاد عاقل و معقول - که به طور مستقیم به واقعیت و هستی علم می‌پردازد - مطرح می‌شود. با وجود امتیاز و تفکیکی که به تدریج در مسائل وجودشناختی و معرفت‌شناسی علم پدید می‌آید، همچنان مباحث معرفت‌شناسی، ظاهر فلسفی خود را حفظ می‌کند (رضوی، ۱۳۷۱، ص ۴۰-۴۴)؛ زیرا علم در نزد فیلسوفان وجودی (که به احکام هستی و واقعیت می‌پردازند)، از سنخ وجود و هستی است. معرفت‌شناسی نیز (که به احکام مربوط به علم و معرفت می‌پردازد)، در متن دانش وجود و هستی‌شناسی قرار می‌گیرد.

۳. تعریف معرفت‌شناسی

در تعریف معرفت‌شناسی آمده است: «شاخه‌ای از فلسفه که به تئوری شناخت ارتباط دارد» (نتون، ۱۳۸۱، ص ۷۶). در برداشت سنتی، مسائل مهم معرفت‌شناختی دربرگیرنده طبیعت مشتقات شناخت، دورنما و درستی و اعتبار دعاوی آن است. متفکری به نام اوکانر وکار، معرفت را نظریه شناخت می‌داند؛ زیرا ارتباط نزدیک با آن دارد و می‌گوید: معرفت‌شناسی به جستجوی گزارش از طبیعت می‌پردازد و معرفت‌شناسی منابع شناخت، بررسی طبیعت و انواع روش‌های کسب شناخت است. دورنمای شناخت به روشنی ارتباط بسیار نزدیکی با مراحل قبلی دارد؛ معرفت‌شناسی با معیارهای شناخت در برابر حمله‌های شک‌گرایی به دفاع برمی‌خیزد (همان، ص ۷۷).

۴. پرسش تحقیق

در مباحث معرفت‌شناسی پرسش این است که راه‌های دستیابی خرد و دانش نسبت به پدیده‌ها چیست؟ و چگونه می‌توان به شناخت اشیاء دست یافت؟ اساساً در اینجا از دورنما، منابع شناخت و روش‌های دستیابی شناخت بحث می‌شود. هر چند نباید جنبه‌های دیگر معرفت‌شناسی را نادیده گرفت یا از آن دوری کرد؛ بلکه در حد ضرورت و به صورت گذرا به آنها اشاره خواهد شد.

انواع معرفت در اندیشه فارابی

معرفت‌شناسی در اندیشه فارابی انواع و اقسام گوناگونی دارد. در ادامه تلاش شده است که به برخی از انواع معرفت از دیدگاه فارابی پرداخته شود.

الف. معرفت فطری و غیر فطری

به نظر فارابی، نفس انسان به برخی از امور، معرفت فطری دارد؛ زیرا «والناس الذین فطرتهم سلیمه لهم فطره مشترکه اعدوا بها لقبول معقولات هی مشترکه لجمیعهم یسعون بها نحو امور و افعال مشترکه لهم» (فارابی، ۱۳۷۶، ص ۱۹۳). بنابراین، انسان استعداد دارد که به واسطه آن به طور فطری از بعضی مقوله‌ها و مبادی اولی که به او امکان معرفت می‌دهد، آگاه است. پس از آن، حواس انسان به فعالیت وادار می‌شود و در هنگام رویارویی با محسوس‌ها به شناخت و معرفت آنها دست می‌یابد. صورت‌های محسوس‌ها در یک‌سری عملیات که ذهن انجام می‌دهد، از «حالتی به حالت دیگر منتقل می‌شود و به کلی مجرد می‌شود و به عقل بالقوه می‌رسد»، عقل بالقوه صور محسوس‌ها را دریافت کرده و به عقل بالفعل برمی‌گرداند. این عملیات به کمک عقل فعال انجام می‌شود؛ زیرا عقل فعال بخشنده معرفت است (همان، ص ۱۹۴).

ب. معرفت حضوری و حصولی

برخی از معرفت‌ها و شناخت‌ها در انسان به طور طبیعی از راه حضور نفسی و بدون فکر و نظر به دست می‌آید؛ زیرا انسان در صورت کامل بودن صفات انسانی‌اش توانایی دارد که به بعضی از کلیات اساسی و اصول درست ضروری بدون تعلیم از دیگران دست یابد. این‌گونه شناخت‌ها از راه قیاس و مهارت‌های منطقی به دست نمی‌آید؛ بلکه از طبیعت ماورای انسان سرچشمه می‌گیرد که ارتباط با دانش بشری ندارد (همان، ۱۳۸۱، ص ۱۶۱-۱۶۲)؛ به همین دلیل، انسان خوب را از بد تشخیص می‌دهد. خرد دوراندیشی و دورنگری در انسان وجود دارد، هر چند برخی از شناخت‌های او در فرایند زمان به فعلیت می‌رسد (همان، ۱۳۷۶، ص ۴۵)؛ بنابراین، معرفت یک امر فرایندی است که می‌تواند در طول زمان به تکامل برسد و شناخت‌های متنوع و متکثری تولید کند.

ج. معرفت بدیهی و نظری

بعضی از معرفت‌ها و شناخت‌ها که سبب سعادت انسان می‌شود، در وهله اول بدون تأمل و نظر به دست می‌آید. این‌گونه شناخت‌ها، معرفت بدیهی و اولی محسوب می‌شود؛ چون به تفکر، تدبّر و تعلیم نیاز ندارد، اشیائی که به واسطه علوم بدیهی شناخته می‌شود، معروف به مقدمات اولی است. برخی از دانش‌ها و معرفت‌ها به تأمل و دقت نظر نیازمندند. این‌گونه شناخت‌ها، به دانش نظری مربوط است که احتیاج به جستجوگری، استنباط و تعلیم دارد؛ زیرا این نوع پدیده‌ها در مرحله اول مجهول است و بعد از مراحل با تدبّر و تأمل یا تعلیم به دست می‌آید (سزکین، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، ص ۱۰۲-۱۰۳).

د. معرفت نظری و عملی

یکی دیگر از گونه‌های معرفت از دیدگاه فارابی، معرفت و دانش عملی و نظری است. دانش نظری یا تئوری، دانشی است که اگر دانسته شود، نه عملی را به وجود می‌آورد و نه مستلزم عمل است؛ زیرا درباره انسان نیازمند به این نیست که در مورد علم به وحدت خدا یا آفرینش جهان به عمل دست یابد. اما دانش عملی با توجه به کاربردی بودن آن به سریع‌تر انجام شدن عمل کمک می‌کند. به عبارت دیگر، بینش عملی از نوع عملیاتی کردن امور است که سبب انجام فعل می‌شود. انسان فردی خردمند و اندیشمند است؛ او با نیروی خرد خود علم و معرفت به پدیده‌ها و اشیاء پیدا می‌کند؛ علم و خرد به انسان این توانایی را می‌دهد تا اعمال و اخلاق پسندیده را از رفتار ناپسند و زشت تشخیص دهد؛ زیرا انسان به واسطه نیروی فکر و عقل می‌اندیشد و درمی‌یابد که چه اعمالی شایسته است تا آن را انجام دهد و چه اعمال شایسته نیست تا از انجام آن خودداری کند. انسان با نیروی عقل و اندیشه توانایی این را می‌یابد که رفتار خود را ارزیابی کند و به انجام اعمال و رفتاری دست بزند که برای او سودمند و لذت‌بخش است و از اتلاف وقت برای انجام اعمال زیان‌آور و غیر مسرت‌بخش خودداری کند. بنابراین، معرفت انسان نسبت به اشیاء و پدیده‌ها از دو راه «عقل نظری و عملی» تحقق می‌پذیرد، به دلیل اینکه برخی از معرفت‌ها به واسطه تأمل، اندیشیدن و تدبیر نظری به دست می‌آید و برخی دیگر از معرفت‌ها، به واسطه کنش، واکنش‌ها و کار فعالیت به دست می‌آید. همچنین عقل عملی به دو دسته تقسیم می‌شود: یکی، مبدأ کار و عمل و دیگری، مبدأ اندیشه و نظر است. گستره فعالیت عقل عملی نظری در تئوری‌پردازی، اندیشیدن به اموری است که شایسته انجام گرفتن است؛ از این رو، انسان را از انجام کارهای ناپسند برحذر می‌دارد. اما بخشی از عقل عملی به انسان معرفت و آگاهی می‌بخشد تا با اراده خود کارهای نیکو و شایسته را انجام دهد (فارابی، ۱۳۷۶، ص ۳۳-۳۴).

ابزار معرفت در اندیشه فارابی

معرفت در اندیشه فلسفی فارابی، ابزار متنوع و گوناگونی دارد؛ بنابراین، در معرفت‌شناسی فارابی برای شناخت پدیده‌ها باید از ابزار آن برای دستیابی به معرفت بهره گرفت، چون برای شناخت پدیده‌ها ابزار مخصوص به خودش وجود دارد.

۱. ابزار حسی معرفت

به اعتقاد فارابی، اولین ابزار و وسیله دستیابی به معرفت، حواس ظاهری و باطنی انسان است؛ زیرا افراد و گروه‌های انسانی در مرحله نخست، از راه حواس خود با عالم خارج ارتباط برقرار می‌کنند و به شناخت پدیده‌های پیرامون خود به صورت جزئی و تفکیک شده دست می‌یابند. در اندیشه

فارابی، حواس (که سبب شناخت انسان از محیط پیرامونش می‌شود)، به دو دسته حواس ظاهری و باطنی تقسیم می‌شود.

الف. حواس ظاهری: نخستین وسیله‌ای است که هر موجود زنده به واسطه آن از عالم خارج شناخت پیدا می‌کند؛ به دلیل آنکه حواس ظاهری، اولین مرحله کسب معرفت نسبت به اشیاء و پدیده‌های موجود در جهان هستی است (همان، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰-۱۴۱). ادراک خارجی به واسطه حواس پنج‌گانه ظاهری و ابزار جسمانی انسان تحقق می‌پذیرد. حس ظاهری، مانند چشم که به واسطه مشاهده اشیاء و پدیده‌های مادی به آنها شناخت و معرفت پیدا می‌کند و گوش که از راه شنیدن صوت نسبت به وقایع آگاهی پیدا می‌کند؛ ابزار مهمی برای معرفت محسوب می‌شود. باید توجه داشت که برخی از امور با حواس و اعضای جسمانی قابل ادراک نیست؛ بلکه حواس باطنی در شناخت آنها نقش دارد. برای مثال، درک معانی مجرد از ماده با حواس ظاهری انسان امکان‌پذیر نیست؛ بلکه برای شناخت مجردات باید به حواس باطنی و عقل رجوع کرد. بنابراین، گستره شناخت حواس ظاهری در حد پدیده‌های مادی است.

ب. حواس باطنی: کارکرد حواس باطنی، حفظ ادراک صور در داخل نفس بعد از زوال محسوس‌ها است. حواس باطنی معانی صرف را درک نمی‌کند؛ بلکه همراه با کمیت، کیفیت و وضعیت‌های ویژه نیز وجود دارد: «الوهم والحس الباطن لایدرک المعنی صرفاً بل خلطاً و لکنه یسببته بعد زوال المحسوس» (فارابی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۴-۱۵۵).

۲. ابزار عقلی معرفت

عقل و ابزار عقلی در معرفت‌شناسی فارابی، اهمیت ویژه‌ای هستی‌شناسانه دارد. در واقع، مباحث عقلی فارابی، یکی از شاهکارهای او در این باره محسوب می‌شود. عقول دهگانه در طبقه‌بندی فارابی با تجلی استادانه سلسله مراتب از جانب مرتبه بالا سرچشمه می‌گیرد؛ به‌ویژه دهمین عقل فاعل یا فعال، نقش پلی را دارد که دو جریان رودخانه را به هم اتصال می‌بخشد و رابطه‌ای میان هستی متعالی و هستی جسمانی برقرار می‌کند. به بیان دیگر، شناخت عقلی که از عقل تغذیه می‌کند، وجود هستی‌شناسانه در بعد عمل و معرفت شناختی دارد. فارابی در کتاب رساله در عقل، برای عقل معانی متعددی بیان می‌کند و به طبقه‌بندی آن می‌پردازد و برای هر کدام از مفاهیم عقل درجه و اعتبار خاصی قائل می‌شود. بنابراین، عقل نخست با عقل ششم با هم تفاوت دارد. فارابی با تدبیر و خردورزی که داشته، میان مراحل شناخت عقلی تفاوت‌هایی در نظر می‌گیرد. او معقوله‌های اولی مشترک و ابزار شناخت بشر را به سه دسته تقسیم‌بندی می‌کند: ۱. دسته‌ای که از آن به هندسه علمی نام برده می‌شود؛ ۲. دسته‌ای که منبع ادراک و شناخت پدیده‌های زشت و زیبا و اموری است که

باید انسان انجام دهد؛ ۳. دسته‌ای که باعث معرفت و شناخت به امور می‌شود که در گستره عمل انسان قرار نمی‌گیرد، مانند علم به امور آسمان‌ها و مانند آن (همان، ۱۳۷۹، ص ۱۷۹-۱۸۳).

۳. ابزار شهودی معرفت

ابزار شهودی در معرفت‌شناسی فارابی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. هر چند فارابی، از جمله فیلسوفانی است که معرفت عقلی را یکی از برترین ابزار معرفت می‌داند؛ اما او به هیچ وجه از نقش و جایگاه ابزار شهودی و نفسانی در معرفت انسان غفلت نمی‌کند. به اعتقاد وی، برای دستیابی به معارف باید حجاب را از میان برداشت و به فیض الهی رسید تا به بی‌نیازی از پرسش درباره اشیاء و پدیده‌ها دست یافت. تجرد در اندیشه فارابی، به این معناست که انسان با وجود آنکه با بدن است؛ اما احساس می‌کند که از بدن فارغ شده است و گویا اینکه در کرانه ملکوت الهی قرار دارد و در آنجا به معرفت دست می‌یابد و چیزهایی را مشاهده می‌کند که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی وصف آن را نشنیده و در ذهن هیچ بشری خطور نکرده است (همان، ۱۳۸۱، ص ۱۱۰-۱۱۳). دلیل این امر آن است که روح انسانی مانند آینه است و عقل نظری نقش صیقل‌دهنده آن را ایفا می‌کند. از این رو، معقوله‌ها به واسطه فیض الهی در روح آدمی نقش می‌بندد. اگر روح بتواند شفافیت خود را حفظ کند و از عالم ماده چیزی، مانند شهوت، غضب و امثال آن بر او چیره نشود؛ در این صورت، با رویگردانی از اشیاء مادی، عالم ملکوت را مشاهده خواهد کرد (همان، ص ۱۵۸-۱۶۰). بنابراین، حس ظاهری توانایی این را از دست می‌دهد که مانع ادراک قوای باطنی شود؛ چون زمانی قوای باطنی از ادراک عاجز می‌شود که انسان به عالم ماده و محسوس‌های خارجی توجه کند. اما با عبور از عالم ماده و مادیات صرف، روح ملکوتی علوم و معرفت را از فیاض بدون واسطه فکر و اندیشیدن دریافت می‌کند و به یادگیری دانش از انسان‌های دیگر نیاز ندارد و بدون مداخله انسان‌ها به مبادی علوم، معرفت می‌یابد (همان، ص ۱۶۰-۱۶۲).

۴. نقش وحی و الهام در معرفت

از نظر فارابی، حکیم از راه تأمل نظری و نبی به وسیله خیال، به عقل فعال متصل می‌شوند. همچنین همین خیال، منشأ نبوت و وحی نبوی است. این دریافت ممکن نیست، مگر اینکه جبرئیل، فرشته محمدی یا روح القدس، با عقل فعال یکی شمرده شود. این وحدت، به هیچ وجه به معنای عقلانی کردن روح القدس نیست؛ بلکه عکس آن درست است. وحدت فرشته معرفت و ملک وحی، یکی از الزام‌های حکمت نبوی است و نظریه فارابی در این راستا قرار دارد. به همین دلیل، بیان اینکه فارابی، برای وحی شالوده‌ای فلسفی ایجاد کرده، رضایت‌بخش نیست؛ همچنان‌که

درست نخواهد بود که بگوییم او، فیلسوف را برتر از پیامبر می‌دانسته است. این شیوه بیان، نشانگر بی‌توجهی به واقعیت حکمت نبوی است. فیلسوف و پیامبر، با عقل فعال روح القدس اتصال پیدا می‌کنند. از نظر فارابی، امام، پیامبر و رئیس مدینه فاضله، باید به مرتبه والایی از سعادت انسانی رسیده باشند که همان اتصال با عقل فعال است. در واقع، هرگونه الهام و وحی نبوی، از این اتصال سرچشمه می‌گیرد. منظور از وحدت با عقل فعال، اتحاد نیست؛ بلکه اتصال است (همان، ص ۱۲۲-۱۲۴؛ همان، ۱۳۷۹، ص ۲۱۹-۲۲۰). حکیم فارابی به وجودهای معنوی برای مدیر مدینه فاضله معتقد است؛ زیرا وظیفه اصلی رئیس مدینه این است که اهل مدینه را به سوی غایت معنوی هدایت کند، چون سعادت مطلق، از پیوند معنوی ناشی می‌شود. مدینه فاضله فارابی، همان «مدینه ابرار در آخر الزمان» است. این مدینه، در معادشناسی شیعی، با وضعیتی مطابقت دارد که در زمان ظهور امام غایب علیه السلام تحقق پیدا خواهد کرد و مقدمه رستاخیز خواهد بود. «شهریاری» که فارابی، همه فضایل انسانی و فلسفی را به او بخشیده، با اتصال به عقل فعال می‌تواند از نظر عقلی امکان‌پذیر باشد؛ زیرا این اتصال، سرچشمه همه معرفت‌های فلسفی است. این اتصال، با خیال خلاق نیز ممکن است؛ در این صورت، اتصال منشأ همه این وحی‌ها، الهام‌ها و رؤیاهای نبوی خواهد بود (کورین، ۱۳۸۷، ص ۲۳۱-۲۳۲؛ فارابی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۱-۲۲۳).

۵. نقش منطق در شناخت و معرفت

منطق به عنوان یکی از ابزار معرفت در اندیشه متفکران مسلمان همواره نقش اساسی داشته است؛ زیرا منطق چارچوب علمی و منظمی را ارائه می‌دهد که به واسطه آن شناخت و معرفت اشیاء صورت می‌گیرد. فارابی ارزش زیادی برای منطق قائل است، اهمیت منطق در اندیشه فارابی به طبقه‌بندی علوم منحصر نیست؛ بلکه براساس تئوری او، منطق در شناخت و معرفت نیز تأثیرگذار است؛ به عبارت دیگر، منطق در بُعد معرفت‌شناسی افکار فارابی اثر عمیقی داشته است. به اعتقاد الربیه^۱، فارابی در کتاب احصاء العلوم، به منطق جایگاه اول داده و فصل دوم این کتاب را درباره منطق نوشته است تا از ویژگی برتری منطق در برابر نحوی‌ها دفاع کند. الربیه بر این باور است که طبقه‌بندی علوم در کتاب احصاء العلوم فارابی، یک پدیده تصادفی نبوده؛ بلکه با دقت تمام انتخاب، اندیشیده و برنامه‌ریزی شده است که به روشنی جایگاه بالای منطق را نشان می‌دهد. در اندیشه فارابی، منطق ابزاری برای سنجش و وسیله‌ای برای اندازه‌گیری افکار و اندیشه بشر است؛ چون منطق روش درست فکر کردن را به انسان می‌آموزد و از راه منطق می‌توان درستی افکار را ارزیابی کرد تا به بن مایه معرفت براساس اصول عقل سلیم رسید که پشتوانه منطقی دارد (نتون، ۱۳۸۱، ص ۸۰-۸۱).

1. Al-Rabe

منابع معرفت از دیدگاه فارابی

در اندیشه فارابی، معرفت از منابع و مبادی گوناگونی سرچشمه می‌گیرد که در ادامه به مهم‌ترین آنها پرداخته می‌شود.

الف. منابع اجتماعی معرفت

درباره زندگی اجتماعی انسان این بحث همواره مطرح بوده که آیا انسان به‌طور فطری اجتماعی است یا خیر؟ البته هدف از فطرت اجتماعی زیستن در انسان نوعی است؛ وگرنه ممکن است که در بین انسان‌ها افرادی وجود داشته باشد که به صورت انفرادی زندگی کنند. ادعای فطرت اجتماعی در انسان براساس دو دلیل است: دلیل اول بر این مدعا، تحقیقات تاریخی است که نشان می‌دهد انسان‌ها در طول تاریخ به صورت اجتماعی زندگی می‌کردند. هر چه بیشتر تاریخ‌پژوهان به بررسی زندگی انسان‌های اولیه می‌پردازند، به این یافته می‌رسند که اجتماعی زیستن در متن زندگی آنان وجود داشته است. دلیل دوم بر اجتماعی بودن انسان این است که اگر جامعه و اجتماع نباشد، تکامل و پیشرفت در بُعد مادی و معنوی انسان صورت نخواهد گرفت؛ در همین زندگی اجتماعی است که انسان‌ها در کنار یکدیگر می‌توانند به کمال و سعادت برسند.

فارابی معتقد است که زمانی انسان به سعادت و کمال می‌رسد که از مسیر طبیعی آن حرکت کند. یکی از راه‌های طبیعی برای رسیدن انسان به کمال، اجتماع است؛ زیرا «إذ جمیع الکمالات لیس یمكن ان یبلغها وحده بانفراده دون معاونته ناس کثیرین له» (فارابی، ۱۴۰۳، ص ۶۱-۶۲)؛ یعنی انسان تنهایی و بدون کمک افراد دیگر نمی‌تواند به همه کمالات (مادی و معنوی) دست یابد. به نظر فارابی، اجتماعی زیستن انسان یک امر فطری است؛ چون فطرت انسان این ضرورت را دارد که برای برآوردن نیازهای خود با هم‌نوعان ارتباط برقرار کند. یکی از نیازهای انسان، کمال و سعادت یا شناخت و معرفت است که این امر تحقق نمی‌یابد، جز در زندگی اجتماعی و با دیگران زندگی کردن، اصولاً انسان در اجتماع، کمالات خود را به دست می‌آورد (همان). باتوجه به مباحث فارابی این نکته به دست می‌آید که معرفت و شناخت نسبت به اشیاء و پدیده‌ها در زندگی اجتماعی برای انسان محقق می‌شود؛ زیرا «انسان از آن نوع موجوداتی است که ضروریات امور زندگی و زیست او تمام و کامل نمی‌شود و به برترین کمالات و احوال انسانی خود نمی‌رسد، مگر به وسیله اجتماع جمعیت‌های زیادی در یک مکان و محل واحد» (همان، ۱۳۷۶، ص ۱۴۵-۱۴۶). به اعتقاد فارابی، در صورتی انسان به برتری معرفتی و شناختی دست می‌یابد که در اجتماع گرد هم آید. البته باید توجه کرد که فارابی به اجتماع زیاد توجه و نظر دارد که شاید ویژگی زیادی افراد و گروه‌ها در نوع شناخت انسان نقش داشته باشد که از آن به گرد هم آمدن

امت‌های بسیار یاد می‌کند و می‌گوید: این امت‌های کثیر در انجام کارها همدیگر را یاری می‌رسانند. آنچه بیشتر از میان اجتماع انسانی در معرفت و شناخت انسان نقش دارد، اجتماع شهری است؛ زیرا این‌گونه اجتماع، برترین گردهمایی است که می‌تواند به انسان معرفت بدهد، اما «گردهم آمدن روستاها، بخش‌ها، بزررها، کوی‌ها و خانه‌ها، انجمن‌های نارسا است و گرد هم آمدن‌هایی است که در آن کاستی و نارسایی است» (همان).

ب. منابع عقلی معرفت

به اعتقاد فارابی، عقل در کودک حالت بالقوه دارد و در صورتی به حالت بالفعل در می‌آید که از راه حواس و قوه خیال، صور اجسام را دریافت کند؛ اما عمل انتقال معرفت، کار عقل فعال است که در مرتبه برتر از عقل انسانی قرار دارد. از این‌رو، معرفت انسانی به کوشش عقل به دست نمی‌آید؛ بلکه به صورت هبه یا بخششی از عالم بالا به او داده می‌شود. بنابراین، در پرتوی عقل فعال است که عقل ما می‌تواند برای اجسام صور کلی دریافت کند و به ترتیب یا مرحله به مرحله از گستره تجربه حسی فراتر رود و به معرفت عقلی دست یابد. توانایی تجربه حسی در حد پذیرش صورت‌های فراهم شده از عالم ماده است و درک بیشتر از آن را به افراد نمی‌دهد؛ زیرا قدرت چنین عملی را ندارد؛ اما در عقل افلاکی صور و معانی شریف‌تر از اشیاء مادی پدیدار می‌شود که جنبه تقدم دارد. معرفت انسانی توسط «صورت‌های مفارق از ماده» به دست می‌آید؛ زیرا ادراک انسانی بدون کمک و همکاری عقل افلاکی امکان‌پذیر نیست. سطوح گوناگون عقل یا عقول در تعامل و با یکدیگر به صورت حالت دیالکتیک و تأثیر و تأثر بر همدیگر می‌تواند معرفت را به منصفه ظهور برساند؛ به این معنا که عقل در سطوح پایین اعمال مافوق خود را می‌پذیرد و این امر جریان می‌یابد تا با عقل اعلی یا باری تعالی ارتباط برقرار می‌کند. عقلی که ابزار اصلی معرفت را در سطوح‌بندی آن تشکیل می‌دهد، نقص و کاستی‌هایی دارد که البته عقلی که نقص در آن وجود ندارد و همواره فعال است، فقط وجود ذات اقدس الهی است. از دیدگاه فارابی، عقل در انسان نسبت به عقل بالفعل یا عقل بالقوه، سه‌گونه است. علت این تقسیم‌بندی آن است که عقل انسانی استعداد و قوه‌ای است که از راه معرفت به دست آمده از ادراک اشیاء به خود حالت بالفعل را می‌گیرد و به سمت معرفت غیر مادی سیر می‌کند که مافوق حس است تا ادراک را ایجاد کند. با وجود این، در دیدگاه فارابی، عقل و معرفت سطوح و درجه‌های گوناگونی دارد که از حلقه‌های پایین به بالا در حرکت است (حلبی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۱-۱۲۲؛ شریف، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۶۷-۱۶۸).

عقل بالقوه، استعداد و عمل بالقوه دارد. این‌گونه عقل، جزء نفس انسانی است که آماده انتزاع ماهیات موجودها و صورشان از اجسام و مواد آنها است؛ به گونه‌ای که همه آنها را به شکل و

صورت خود در می‌آورد. اشکالی که از مواد آنها انتزاع شده و از اجسامی که هستی آنها را تشکیل می‌دهد، مجرد نیستند، جز اینکه در اشکال این جوهر قرار می‌گیرند که عقل بالفعل است و اشکالی که از موادشان انتزاع می‌شوند، صورت‌های این جوهر و ذات معقول هستند. و نام معقوله‌ها از نام جوهر گرفته می‌شود که صور را از معقوله‌ها جدا می‌کند تا آنها خود صورت آن قرار گیرند. عقل فعال در صورت یا عمل خود، هستی جدید به دست می‌آورد. معقوله‌هایی که عقل عملی شناخته می‌شوند، در موضوعات خود تفکر فعال شده‌اند، نه تنها مصادیق آن. باتوجه به فرایندی که در عقل بالقوه بیان شد، زمانی که صور اشیاء تحقق یافت، عقل حالت بالفعل را به خود می‌گیرد و قوه عقل معقوله‌ها را از ماهیت‌ها و ذات جدا می‌کند تا سبب معقوله‌های بالفعل شود. عقل بالمستفاد به درک انتزاعات می‌پردازد و به سطح بالاتر ارتقاء می‌یابد که استعداد انسانی توانایی آن را دارد تا صور انتزاعی را درک کند که رابطه‌ای با ماده ندارد که به آن عقل مستفاد می‌گویند. فارابی درباره عقل فاعل یا فعال معتقد است که زمانی که انسان به عقل مستفاد دست یابد، شبیه ستارگان می‌شود و قدم را فراتر از اشیای مادی می‌گذارد و به اولین مرحله مافوق ماده دست می‌یابد. به این دلیل است که عقل فاعل یا فعال، مجزاء از ماده است و هیچ‌گاه در آن ماده راه ندارد. عقل فعال، ماهیت بالقوه را به حالت بالفعل و معقوله‌های بالقوه را به معقوله‌های بالفعل در می‌آورد. گونه پنجم عقل، با دو قطب متضاد منفعل، فعال در پذیرای علت، به ترتیب عقل بالقوه و عقل بالفعل هستند و میان این دو عقل بالفعل و عقل بالمستفاد قرار دارند. بنابراین، می‌توان بیان ساده‌تر گفت: عقل بالقوه، عقلی است که از لحاظ ذهنی، ظرفیت و استعداد آن را دارد که به انتزاع پردازد و جوهر و ماهیت اشیاء را بشناسد. این عقل کیفیت انفعالی یا نهفته دارد. عقل بالفعل، همان استعداد و ظرفیتی است که به فعلیت در آمده است. عقل بالمستفاد، همان دومین عقل است که در خارج به گونه یک صورت گستره و بسط یافته وجود دارد. وجود عامل خارجی، نماینده فاعلیت عقل بالفعل است. عقل بالفعل محرک و جنباننده این عقل و علت غایی تفکر و نیز ارتباط کیهانی میان عوالم مادی طبیعت و ورای مادی است (نتون، ۱۳۸۱، ص ۹۷-۱۰۱).

ج. منابع جهان غیبی معرفت

از دیدگاه فارابی، یکی از منابع معرفت، جهان غیب یا عالم ماورائی است. معارف توسط خداوند به واسطه پیامبر یا نبی برای بشر فرستاده می‌شود. «النبی إذن یتلقى الحقایق عن طریق المخیلة الصادقة، فهو بشر منح مخیلة عظیمه» (العاتی، ۱۴۳۰، ص ۲۵۹-۲۶۳). در این صورت، نبی کسی است که حقایق را به واسطه قوه مخیله صادقه دریافت می‌کند و با اتصال به عقل فعال در حالت خواب یا بیداری از چیزهای عجیب و غریب خبر می‌دهد که مانند آن در عالم موجودها وجود ندارد (همان).

نبی همه معارفی را که از قدرت انسان طبیعی خارج است، با جزئیاتش برای بشر کنونی و آیندگان از عالم غیب می‌آورد (السعیدی، ۱۴۲۷، ص ۱۰۴). به نظر فارابی، علوم عالم غیب قائم به ذات است که با در نظر گرفتن معرفت اعلی برای بشر فرستاده می‌شود. «فیها علوم، بل هی علوم ابداعیه قائمه بذاتها تلحظ الامر الاعلی فینطبع فی هویاتها ما تلحظ» (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۷۳).

شناخت‌های اعتباری (عملی)

شناخت‌های عملی در برگرفته این موارد است: الف. پذیرفته شده‌هایی که از شخص یا اشخاص موثق و مورد اعتماد به انسان رسیده است؛ ب. مشهورات و نظرهایی که در نزد بیشتر یا همه افراد جامعه و به‌ویژه اهل علم و دانش بدون مخالفت آنها مشهور باشد، مثل نیکی به پدر و مادر و مانند آن؛ ج. محسوس‌ها و چیزهایی که به واسطه یکی از حواس پنج‌گانه انسان قابل درک است؛ د. معقوله‌های اولی و پدیده‌هایی که گویا انسان از اول می‌دانسته است و به‌طور فطری به آنها یقین دارد، بدون اینکه بدانند چگونه این علم برای او به دست آمده است (فاخوری و جر، ۱۳۸۱، ص ۴۳۰-۴۳۱).

عمق یافتن معرفت

در اندیشه فارابی، معرفت حسی انسان را به درک واقعیت‌ها نمی‌رساند؛ بلکه ظواهر اشیاء و پدیده‌ها را به ما نشان می‌دهد، زیرا معرفت حسی از ظواهر اشیاء و پدیده‌ها عبور نمی‌کند و به حقیقت آنها دست نمی‌یابد. از این رو، میان محسوس‌ها و عالم عقل فاصله زیادی وجود دارد. روند پیمایش از محسوس‌ها به معقول‌ها توسط حواس پنج‌گانه انجام می‌شود. قوای حسی به دریافت و صورت‌بندی اشیاء با همکاری حواس می‌پردازد و آنگاه پدیده‌ها را به حواس مشترک منتقل می‌کند و با پردازش آن به واسطه ابزار تخیل به تمییز و تکفیک آن می‌پردازد و در نهایت، به عقل منتقل می‌شود. از این رو، صور موجود در عقل با اشیای خارجی مطابق نیست؛ چون صورت‌ها در عقل مجرد از ماده است (حسینی کوهساری، ۱۳۸۲، ص ۵۸؛ فاخوری و جر، ۱۳۸۱، ص ۴۲۹-۴۳۰). بنابراین، عمق یافتن معرفت در عالم عقل به دست می‌آید.

تبدل در موضوع معرفت

در روند دستیابی افراد به معرفت یک‌سری پیمایش‌هایی انجام می‌گیرد تا انواع شناخت به دست آید. از این رو، هر چند عقل در اندیشه فارابی، ارزش ویژه‌ای دارد؛ اما سرچشمه معرفت عقلی باید در محسوس‌ها یافت شود؛ زیرا عقل از صور محسوس‌ها در معرفت پدیده‌ها کمک می‌گیرد. فارابی تصریح می‌کند: «إن النفس تدرک الصور المحسوسه بالحواس و تدرک الصور المعقوله بتوسط

صور المحسوسه إذ تستفيد معقولیه تلک الصور من محسوساتها» (فارابی، ۱۳۷۱، ص ۳۸). باوجود این، حواس نقش اساسی را در معرفت‌یابی انسان دارد؛ چون نفس انسان صور محسوس‌ها و معقول‌ها را به واسطه حواس محسوس ادراک می‌کند. در واقع، دستیابی به معارف از راه حواس برای انسان امکان‌پذیر است (همان) و سپس تحلیل و پردازش عقلی روی آن معارف صورت می‌گیرد.

عوامل تأثیرگذار بر معرفت

از میان عوامل گوناگون مرتبط به معرفت‌شناسی، برخی از عوامل تأثیر بیشتر و نقش برجسته‌تری در شناخت‌ها دارند. در ادامه، به عوامل تأثیرگذار بر معرفت از دیدگاه فارابی پرداخته شده است.

۱. تأثیر علل غیبی بر معرفت (ماورایی)

به نظر فارابی، یکی از عوامل تأثیرگذار بر معرفت، علل و عوامل غیبی و ماورایی است. وی در بحث مراحل عقل و بهره‌گرفتن عقل از جهان ماورایی ماده به بیان بهره بردن انسان از جهان مافوق ماده می‌پردازد. فارابی معرفت و شناخت عقلی را که از عالم مافوق ماده و جهان غیب سرچشمه می‌گیرد، کامل‌ترین گونه معرفت می‌داند که در بحث عقل و مراحل آن از دیدگاه فارابی بیان شد (همان، ۱۳۷۹، ص ۲۱۹-۲۲۰).

۲. تأثیر نوع غایت‌نگری بر معرفت

چگونگی نگرش انسان‌ها به غایت و هدف از خلقت می‌تواند بر معرفت‌شناسی آنها تأثیر بگذارد؛ زیرا نوع غایت‌نگری با مسئله سعادت مرتبط است و این دو تا با نوع معرفت انسانی روابط متقابل دارد. در واقع، انسان‌ها براساس غایت‌نگری، کارها و اعمال‌شان را انجام می‌دهند و به دنبال شناخت حقیقت سعادت هستند. از طرف دیگر، حقیقت سعادت با چگونگی نگرش انسان به جهان هستی ارتباط دارد و اینکه خلقت به جهان طبیعی منحصر شود یا فراتر از عالم طبیعی و ماورایی دانسته شود و حیات جاودانی دیگری برای انسان در نظر گرفته شود؛ بنابراین، چگونگی نگاه انسان به جهان هستی بر نگرش‌ها و معرفت‌ها بسیار تأثیرگذار است (همان، ۱۹۹۶، ص ۷۹-۸۰).

۳. تأثیر علل اجتماعی و فرهنگی بر معرفت

در اندیشه فارابی، سرشت انسانی به‌گونه‌ای است که قوام وجودی و رسیدن به برترین کمالات او به امور بسیاری نیاز دارد که هر فرد به صورت انفرادی توان انجام همه امور را ندارد؛ از این رو، یک نوع تقسیم کار لازم است تا افراد بتوانند با کمک یکدیگر نیازمندی‌های خود را برطرف کنند. از جمله

نیازمندی انسان، کمال است که «فطرت طبیعی» در وجود او به امانت گذاشته است. دستیابی به کمال جز در زندگی اجتماعی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا شناخت‌ها از راه کنش‌های انسانی و تعامل‌های اجتماعی به دست می‌آید و معرفت‌ها به کمال نهایی خود می‌رسد (همان، ۱۳۷۹، ص ۱۱۷). تضارب افکار و آراء سبب شناخت و معرفت بهتر می‌شود که در حالت انفرادی چنین امری تحقق نخواهد یافت؛ زیرا افرادی در جامعه هستند که ادارک و فهم بالاتری دارند و می‌توانند به دیگران در رسیدن به سعادت و کمال یاری رسانند. عوامل اجتماعی و فرهنگی در پیدایش معرفت افراد و گروه‌های اجتماعی، نقش اساسی‌ای دارد؛ به دلیل آنکه انسان موجود اجتماعی است و براساس طبیعت خویش زندگی اجتماعی را برمی‌گزیند. در واقع، انسان در اجتماع به کمال و سعادت دست می‌یابد و شهر این زمینه را فراهم می‌کند تا افراد و گروه‌های اجتماعی به کمک و یاری یکدیگر به برتری‌ها، دانش و خرد برسند. انسان در زندگی شهری با تلاش و کوشش خود به شایستگی‌ها دست می‌یابد. فارابی گردهمایی انسان در شهر را به مبادی تکامل هستی تشبیه کرده است و می‌گوید: «و هو (ای علم المدنی) علم الاشیاء التي بها اهل المدن بالاجتماع المدنی ینال السعاده کل واحد بمقدار ما له اعد بالفطره، و ینال ان الاجتماع المدنی و الجملة التي یحصل من الاجتماع المدنیین فی المدن شبیه باجتماع الاجسام فی جمله العالم و ینال له فی جمله ما یشتمل علیه المدینه و الامه، نظائر ما تشتمل علیه جمله العالم» (همان، ص ۱۴۹-۱۵۰). در واقع، به نظر فارابی، شرایط حاکم بر شهر و جامعه در تبادل افکار و اندیشه برای سعادت و رستگاری افراد و گروه‌ها در فضای فرهنگی که همراه با تعامل‌های مثبت است، زمینه معرفت و شناخت‌ها را به خوبی ایجاد می‌کند؛ زیرا افراد با زندگی انفرادی از دانش و معرفت موجود در شهر محروم خواهند ماند. از این رو، شهر و جامعه می‌تواند به عنوان عوامل مؤثری در شکل‌گیری معرفت انسانی تأثیرگذار باشد و نقش برجسته‌ای را ایفا کند.

۴. تأثیر تعلیم و تربیت بر معرفت

تعلیم و تربیت در جهان کنونی، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا انسان در سن کودکی از درک و شناخت اشیاء و پدیده‌ها بهره‌ای ندارد، اما رشد بدنی با رشد فکری همراه است. رشد فکری به تنهایی سبب شناخت و معرفت نمی‌شود؛ بلکه تعلیم و تربیت، برترین ابزار معرفت است که می‌تواند افکار افراد بشر را به جهت خاصی حرکت دهد و او را به کنش‌هایی وادارد که متفاوت از کنش‌های افراد تربیت نشده و آموزش ندیده باشد. اصولاً دانش و علم بشری گنجینه‌ای است که از راه توسعه علم و ابزارآلات آن سبب پیشرفت دانش شده است. با گسترش علم، پیشرفت جامعه انسانی نیز امکان‌پذیر شده است. اگر تعلیم و تربیت در میان انسان‌ها جایگاه ویژه‌ای نداشت، امروز ما شاهد

شکوفایی معرفت بشری نبودیم. فارابی به عنوان متفکر مسلمان در عصر خویش، با وجود اینکه در آن زمان تعلیم و تربیت اهمیت زیادی در جامعه نداشته، اما وی از نقش آن در شناخت و معرفت غافل نبوده است؛ از این رو، وی می‌گوید: «و إذا كان المقصود بوجود الانسان ان يبلغ السعاده القصوى فانه يحتاج في بلوغها الى ان يعلم السعاده و يجعلها غايته و نُصب عينيه. ثم ان يعمل تلك الاعمال. و لاجل ما قيل في اختلاف الفطر في اشخاص الانسان فليس في فطره كل انسان ان يعلم من تلقاء نفسه السعاده و لا الاشياء التي ينبغي ان يعملها بل يحتاج في ذلك الى معلم و مرشد» (همان، ص ۱۹۵). به دلیل آنکه هدف از آفرینش و خلقت انسان این است که به نهایت کمال و بالاترین درجه سعادت دست یابد، باید معنای سعادت را بشناسد تا آن را هدف خود قرار دهد؛ از این رو، به شناخت چیزهایی نیاز دارد که لازم است پس از دانستن آن محور عمل قرار گیرد تا به سعادت و رستگاری برسد. با توجه به اختلاف انسان‌ها در فطرت‌شان، هر انسان توانایی این را ندارد که همه چیز را از نزد خود دریابد و به معرفت آن برسد و نیز به سعادت دست یابد؛ بنابراین، به معلم و راهنمایی نیاز دارد که به او شناخت و معرفت بدهد تا به سعادت و رستگاری برسد.

۵. تأثیر پایگاه اقتصادی بر معرفت

پایگاه اقتصادی، یکی از عوامل تأثیرگذار بر معرفت‌شناسی و چگونگی بینش افراد و گروه‌های اجتماعی است؛ چون اقتصاد از عوامل مهم برای برتری افراد بر یکدیگر محسوب می‌شود و پایگاه برتر اقتصادی، زمینه را برای رسیدن به قدرت و مکننت فراهم می‌کند: «فلذلک صارت هذه الرئاسات تُشري شراء بالمال و خاصه الرئاسات التي تكون في المدینه الجماعيه، فانه ليس احد هناك اولی بالرئاسات من احد. فمتی سلمت الرئاسه فيها الى احد فاما ان يكون اهلها متطولين بذلك عليه و اما ان يكون قد اخذوا منه امولاً او عووضاً آخر» (همان، ص ۲۷۲). با توجه به عبارت بالا، قدرت به‌ویژه در جامعه شهری، از اموال، ثروت و برتری طبقاتی افراد در میان توده‌ها سرچشمه می‌گیرد. از این رو، چگونگی نگرش ثروتمندان نسبت به افراد عادی در جامعه متفاوت می‌شود. آنان ثروت را برای شهرت‌طلبی و برتری خود بر دیگران به کار می‌برند و از طرف دیگر، توده‌ها نیز به ثروتمندان با نگاه احترام می‌نگرند و به آنان تعظیم می‌کنند. «ثم لا يمتنع ان يجعل لنفسه يساراً يكرّم عليه و ان لم ينفع به غيره... فيجمع جميع الاشياء التي يمكن ان يكرّمه الناس عليها ثم يختص هو بأشياء دون غيره مما له بهاء وزينه و فخامه و جلاله عندهم من بناء و ملبس و شاره ثم احتجاب عن الناس» (همان، ص ۲۶۷). نگرش فارابی به پایگاه اقتصادی، تک عامل‌نگری مارس را نمی‌پذیرد؛ اما این را قبول دارد که اقتصاد زمینه‌ای را ایجاد می‌کند تا صاحب سرمایه به خواست‌های برترطلبی خود بر توده‌ها دست یابد.

۶. تأثیر فضای سیاسی اجتماعی بر معرفت

فضای حاکم بر محیط زندگی انسان‌ها، بر معرفت و شناخت‌شان تأثیر بسیار شگفتی دارد؛ به همین دلیل است که افراد مدینه فاضله، فضایل انسانی و الایی نسبت به مدینه غیر فاضله دارند، چون افراد مدینه فاضله بر اساس اشتراک‌های فکری، علمی و عملی در کنار یکدیگر اجتماع کرده‌اند. آنان از افکار رئیس و رهبری تغذیه می‌کنند که به مبدأ اعلی اتصال دارد. بنابراین، فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر مدینه فاضله در شیوه تفکر، شناخت و معرفت افراد و گروه‌های اجتماعی بسیار تأثیرگذار است و به‌طور ناخواسته افراد را به سمت خود می‌کشاند. افراد مدینه فاضله، راه سعادت و کمال را با اختیار خود برمی‌گزینند؛ از این‌رو، علم و عمل افراد به سوی راه سعادت جهت‌گیری می‌شود تا به رستگاری برسند (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۷۶، ص ۲۸۰-۲۸۱). در جهت مخالف، در مدینه‌های غیر فاضله، شرایط اجتماعی حاکم بر این شهرها باعث می‌شود که اندیشه‌ها و معرفت انسانی به سمت و سوی دیگری رقم بخورد؛ بنابراین، قوانین موجود در شهرهای دیگر که از نگرش‌های انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد، وضع دیگری پیدا می‌کند. رئیس مدینه غیر فاضله و افراد آن، مسئولیت مشترکی در انحطاط و گمراهی جامعه خود دارند (همان، ص ۲۲۸).

۷. تأثیر صفات نفسانی بر معرفت

یکی دیگر از عواملی که در معرفت و شناخت انسان‌ها دخالت دارد، ویژگی‌ها و صفات‌های انسانی است؛ به همین دلیل، درجه و چگونگی شناخت‌ها و معرفت‌ها در میان افراد بشر متفاوت است: «ثم من بعد ذالک یتفاوتون و تختلفون فتصیر لهم فطر تخص کل واحد و کل طائفه» (فارابی، ۱۳۷۶، ص ۱۹۳-۱۹۴). از این‌رو، برخی‌ها فهم سریع و ذکاوت و هوش سرشاری دارند و با اندکی تأمل به شناخت‌های بسیاری دست می‌یابند؛ اما برخی دیگر به تأمل و دقت بیشتری نیازمندند تا به شناخت امور برسند. ذوق و سلیقه‌های شخصی انسان‌ها نیز از جمله عواملی است که می‌تواند در معرفت پدیده‌ها نقش داشته باشد. بنابراین، افراد با توجه به سلیقه‌های خود به شناخت اموری می‌پردازند که تمایل دارند: «والناس یتفاضلون بالطبع فی المراتب بحسب تفاضل مراتب اجناس و الصنائع والعلوم التي اعدوا بالطبع نحوها» (همان). مراتب و درجه شناخت در انسان‌ها باعث برتری آنها بر یکدیگر می‌شود؛ زیرا افرادی که قدرت استنباط بیشتری دارند، امتیاز برتری نسبت به افرادی با رتبه پایین‌تر دارند: «فان الذی له قدره علی الاستنباط فی جنس ما، رئیس علی من لیس علی من له قدره علی استنباط ما فی ذالک الجنس و من له قدره علی استنباط اشیاء اکثر رئیس علی من انما له القدره علی استنباط اشیاء اقل» (همان).

۸. تأثیر جهان‌بینی متافیزیکی بر معرفت

جهان‌بینی متافیزیکی در معرفت‌شناسی فارابی، اساس انواع شناخت‌ها است. به نظر فارابی، دانش ابتدا به ویژگی‌های هستی‌شناسانه اصلی و بنیادین آنها می‌پردازد و سپس علوم نظری فردی را اثبات می‌کند. در مرحله سوم، به بررسی موجودهای مادی دارای جسم می‌پردازد و در نهایت، با شناخت خدا (که جسم و نشانه مادی ندارد) به پایان می‌رسد. خدا موجود کاملی است که کسی نمی‌تواند در کمال از او فراتر رود یا پیشی بگیرد؛ نه قرین برای او است و نه ضدی، نه نیا و سلفی و نه قدمی؛ از این رو، وجودش مرهون چیز یا کس دیگری نیست (نتون، ۱۳۸۱، ص ۸۴-۸۶).

۹. تأثیر کنش‌های میان فردی بر معرفت

کنش‌هایی که افراد با اطرافیان خود برقرار می‌کنند، در پذیرش مفاهیم و ارزش‌ها تأثیر دارد. در فضای حاکم بر کنش افراد ممکن است روابط میان فردی، افراد را به سوی سعادت و نیک‌بختی یا شقاوت و بدبختی بکشاند و صفات ناپسند و فرومایه در رفتار آنها آشکار شود. در واقع، اگر کنش‌های هنری، مانند نویسندگی و غیره، در راه درست جهت‌دهی نشود، هنرهای ناپسند و فرومایه در جامعه شکل می‌گیرد که به دنبال آن، صفات ناپسند و فرومایه در میان افراد آشکار خواهد شد که نتایج غیر قابل قبولی خواهد داشت. به دلیل آنکه روان‌های افراد در تعامل‌ها و کنش‌های آلوده بیمار می‌شود و پس از آن، افراد بیمار در فضای فرهنگی جرم و جنایت غطه‌ور می‌شوند و در نتیجه، از رفتارهای نادرست خود لذت می‌برند و فکر می‌کنند که مسیر درست و پسندیده را می‌پیمایند. این‌گونه افراد گوش شنوا ندارند؛ بلکه باتوجه به عدم آگاهی از بیماری روانی خود، فکر می‌کنند که دانشمندی با فضیلت و دارای روانی درست هستند. از این‌رو، این‌گونه افراد، به سخنان راهنما و هدایت‌گوش نمی‌دهند؛ زیرا حالت روانی ناپسند، جایگاه عقل را گرفته است و از رسیدن آنها به کمال جلوگیری می‌کند و در نهایت، روان‌های آنان با پیروی از ماده تباہ خواهد شد (فارابی، ۱۳۷۶، ص ۲۱۱-۲۱۲).

نتیجه‌گیری

معرفت‌شناسی فارابی از مباحث وجودشناسی و هستی‌شناسی وی سرچشمه گرفته که در کانون اندیشه‌اش است. فارابی ریشه‌های معرفتی بشر را در اتصالات وجودی او با مبادی آسمانی معرفت می‌داند؛ به همین دلیل، وحی را به عنوان برترین منبع برای شناخت بشر برمی‌گزیند. به نظر وی، عقل حلقه اتصال جهان ماده با عالم هستی است و می‌توان از این راه به تجزیه و تحلیل شناخت‌های صور اجسام و پدیده‌ها پرداخت. از دیدگاه فارابی، سطوح و لایه‌های عمیق‌تر معرفت

که چگونگی نگاه انسان به هستی وجود را شکل می‌دهد، بر نوع نگاه او نسبت به جهان اجتماعی و تحلیل امور طبیعی تأثیر می‌گذارد.

فارابی نقش امور حسی و تجربی را در شناخت انسان انکار نمی‌کند؛ اما او با توجه به مبانی فلسفی و هستی‌شناسی، اپیستمولوژیک و معرفت‌شناسی خود، روش خاصی را برای شناسایی و معرفت توصیه می‌کند. از این رو، چگونگی نگاه فارابی نسبت به نقش امور تجربی در شناخت انسان با بنیان‌های فلسفی مکاتب نظری جامعه‌شناسی و پوزیتیویستی متفاوت است.

منابع معرفتی فارابی برگرفته از حس، خیال، وهم، عقل نظری، عقل عملی و شهود است که هر یک از این امور با سطحی از واقعیت روبرو شده، معرفتی متناسب با همان سطح را تولید می‌کند. هر چند معرفت حسی، خیالی و وهمی به لحاظ زمانی نسبت به منابع معرفتی دیگر تقدم دارد؛ اما معرفت عقلی شرط لازم برای شناخت درست اشیاء و پدیده‌ها دانسته می‌شود. از نظر فارابی، عقل بخشی از امور را به وسیله ابزارهای نظری تولید می‌کند و بخشی دیگر را با کمک حس، تجربه و خیال دریافت می‌کند. علاوه بر این، فارابی به وحی و شهود نفسانی نیز به عنوان منبع معرفت توجه کرده است؛ زیرا وحی از راه ارتباط بدون واسطه با عالم هستی و مجرد می‌تواند به شناخت اشیاء دست یابد.

همچنین فارابی به نقش افراد، گروه‌ها و اجتماع انسانی، به‌ویژه جوامع بزرگ را در شناخت و معرفت بشری توجه کرده است؛ زیرا راه‌های سعادت را در زندگی اجتماعی می‌داند. البته جایگاهی که فارابی برای این‌گونه شناخت‌ها در نظر می‌گیرد، با دیدگاه مکاتب نظری جامعه‌شناسی و ایده پوزیتیویستی متفاوت است. فارابی از نقش عوامل سطحی، مانند تعلیم و تربیت، پایگاه اقتصادی، علل اجتماعی و فرهنگی، صفات نفسانی، کنش‌های میان فردی و مواردی مانند این، در شناخت انسان‌ها غافل نیست؛ اما او نگاه ویژه‌ای به عامل مسلط «سیاسی و حکومتی» در فراگیری معرفت بشری دارد، زیرا در اندیشه فارابی، حکومت نقش بسیار مهمی در تعیین معرفت و رویکرد رفتاری افراد جامعه دارد. به همین دلیل، او جوامع را به فاصله و ضاله تقسیم‌بندی می‌کند و نقش حاکمان، به‌ویژه رهبر و مدیر جامعه را در هدایت و ضلالت افراد بسیار اساسی می‌داند.

منابع

۱. حسینی کوهساری، اسحاق (۱۳۸۲)، تاریخ فلسفه اسلامی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۲. حلبی، علی اصغر (۱۳۸۶)، تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلام، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
۳. خامنه‌ای، سید محمد (۱۳۸۰)، سیر حکمت در ایران و جهان، چاپ اول، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۴. رضوی، مرتضی (۱۳۷۱)، گذری بر جامعه‌شناسی شناخت، چاپ اول، تهران: انتشارات کیهان.
۵. سزکین، فؤاد (۱۴۱۹ق/۱۹۹۹م)، الفلسفة الاسلامیة (بعض رسائل و کتب فی الفلسفة لابی نصر محمد بن محمد الفارابی)، جامعه فرانکفورت: جمهوریة المانیا الاتحادیة.
۶. السعیدی، حمید خلف (۱۴۲۷ق/۲۰۰۶م)، اثر الفارابی فی فلسفة ابن خلدون، الطبعة الاولى، بیروت: دار الهادی.
۷. شریف، میان محمد (۱۳۶۵)، تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه علی محمد کاردان، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۸. العاتی، ابراهیم (۱۴۳۰ق/۲۰۰۹م)، الإنسان فی فلسفة الفارابی، الطبعة الاولى، بیروت: دار الهادی.
۹. فاختوری، حنا و خلیل، جر (۱۳۸۱)، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۱۰. فارابی، ابونصر (۱۳۷۱)، التعليقات، تهران: انتشارات حکمت.
۱۱. _____ (۱۳۷۶)، السیاسة المدینة، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، چاپ اول، تهران: انتشارات سروش.
۱۲. _____ (۱۳۷۹)، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه جعفر سجادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۳. _____ (۱۳۸۱)، فصوص الحکمة، شرح اسماعیل الحسینی الشنب غازی، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۴. _____ (۱۴۰۳ق)، تحصیل السعادة، تحقیق جعفر آل یاسین، بیروت: دار الاندلس.
۱۵. _____ (۱۴۰۵ق)، فصوص الحکم، چاپ اول، قم: انتشارات بیدار.
۱۶. _____ (۱۹۹۱م)، آراء اهل مدینه الفاضلة، بیروت: دار المشرق.

۱۷. _____ (۱۹۹۶)، احصاء العلوم، الطبعة الاولى، بيروت: دار المكتب الهلال.
۱۸. کورین، هانری (۱۳۸۷)، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، چاپ ششم، تهران: انتشارات کویر. مهاجرنیا، محسن (۱۳۸۰)، اندیشه سیاسی فارابی، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی بوستان کتاب.
۱۹. ناظرزاده کرمانی، فرناز (۱۳۷۶)، اصول و مبادی فلسفه سیاسی فارابی، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه الزهراء.
۲۰. نتون، ایان ریچارد (۱۳۸۱)، فارابی و مکتبش، ترجمه گل بابا سعیدی، تهران: نشر نقطه کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.